

گفتگو با استاد محمد باقر بهبودی

مصاحبه کننده: عبدالهادی فقهی زاده

جناب استاد به عنوان اولین سؤال لطفاً بفرمایید: چگونه احادیث غیر صحیح وارد مجموعه‌های حدیثی شیعه به خصوص کتب اربعه گردید؟

کتب اربعه از میان رساله‌ها و کتابهایی که دیگران تنظیم کرده بودند و نسخه‌هایش پراکنده بود انتخاب شد؛ یک مجموعه دیگری در میان نبود که بخواهند از آن مجموعه به یک مجموعه دیگر منتقل شوند.

حسین بن سعید اهوازی حدود ۳۰ تا ۴۰ کتاب (از کتاب الصلاة و کتاب الحد گرفته تا کتاب وضو و کتابهای کوچک دیگر) تنظیم کرده بود. ممکن بود در میان این رساله‌ها برخی از سندها زیورور شده باشد. کتاب کافی کلینی اولین کتاب جامع شیعه است که سند دارد. کتاب جامع دیگر از آن ابن الولید بود که اسم آن نیز «جامع» بوده است. این کتاب بدون سند و شبیه رساله فقهی نوشته شده بود.

کتاب اربعه نیز از روی نسخه‌های بعضی کتابهای کوچک مثل کتابهای احمد بن محمد..... ابو جعفر برقی و پدرش تدوین شده است. ابو جعفر صاحب کتاب محاسن، احادیث این کتاب را از بین حدود ۱۲۰ جلد کتاب کوچک دیگر انتخاب کرده است.

جناب استاد از فحوای صحیح الکافی و برخی از آثار دیگر شما در - حوزه علوم حدیث - بر می‌آید که جناب عالی در واقع نه تعریف قدما از حدیث صحیح را کاملاً قبول کرده‌اید و نه تعریف متأخران را؛ بلکه میان آن دو، راهی میانه را برگزیده‌اید. بر این اساس، سوال این است که آیا - از نظر جناب عالی - صرف بهره جستن از علم رجال و داوری‌های رجالیان در اصول رجالی، می‌تواند ما را در پالایش حدیث از سایر ابزارهای تشخیص صحیح از ضعیف بی‌نیاز کند یا خیر؟ شیعه به اصطلاحات اهل سنت در علوم رجالی و درایه‌وقعی نمی‌نهاد؛ کارشان در خفا شروع شد. همدیگر را می‌شناختند. از این رو، کم اتفاق می‌افتاد که در میان آنان افراد نابابی باشد و هنگامی که کلمه «صحیح» را به کار می‌بردند، بر اساس قواعدی نبود که بعدها از متأخرین اهل سنت اخذ شد. مثلاً گاه کلینی (ره) حدیثی را می‌آورد که در اصل مرسل است و می‌گوید: «عن بعض اصحابه عن ابی عبدالله» این حدیث چون در نسخه یا کتابی که در اختیار داشته و مورد اعتمادش بوده، قرار داشته است بر این اساس می‌گوید این حدیث، یا نسخه یا کتاب صحیح است. از این رو به صرف این که بگوید عن بعض اصحابه، برای قدما که به کار وارد بوده‌اند ایجاد اشکال نمی‌کرد. لذا فراوان اتفاق می‌افتد که حدیثی را که سندش مرسل است، می‌گویند صحیح است. البته اطلاع دارید که کلینی یک کتاب رجالی دارد. در این کتاب او فقط به معرفی اشخاص پرداخته است. خیلی روی درایه‌اش کار نکرده است. فرض کنید نسخه‌ها را که نگاه می‌کرد می‌دید جایی مثلاً آب ریخته و کلمات به هم چسبیده و قابل خواندن نیست. در این صورت، دیگر اشکال نمی‌کرد؛ می‌گفت: «عن بعض اصحابه»، چون می‌دانست که افراد، مطمئن هستند. در صدر

اول به این صورت کار می‌کردند. فقط به رجال بدنام توجه داشتند. اما سبکی که بعد از سید ابن طاووس و کتاب تحریر طاووسی مطرح شد مأخوذ از اصول اهل سنت است. اصل مطلب حرف درستی است؛ قاعده عقلی و عینی است. دیدند اشکالاتی هست، این اشکالات را بر ملا کردند. این، سبک متاخرین است. متاخرین فقط به سند نگاه نمی‌کردند و به متن بی‌توجه بودند. متقدمین، هم به متن نگاه می‌کردند، هم به سند. اصحاب اجماع چه خصوصیتی داشته‌اند؟ آنها گاه حتی حدیثی را که از امام صادق علیه السلام به گوش خودشان می‌شنیدند به زراره یا به محمد بن مسلم عرضه می‌کردند؛ اگر آنان رد می‌کردند حدیث امام صادق علیه السلام رد می‌شد. به خاطر این که اینها در شناخت اصل و قواعد مذهب پخته شده بودند. از زمان سید بن طاووس فقط به سند و مسائل داخلی آن توجه شد. درباره اصل سؤال شما که «آیا غیر از سند و غیر از شناخت رجالی، راهی دیگر برای شناخت حق و باطل وجود دارد یا خیر؟» باید گفت قسمتهایی را که من در صحیح الکافی انتخاب کرده‌ام معمولاً با توجه به مبانی شیعه و بر اساس اصول قرآنی آورده‌ام. آری با توجه به اینها می‌شود صحیح را از ناصحیح تشخیص داد.

گاهی یک متن که در کتابهای پیشینیان آمده از اسرائیلیات است. یکی از دانشمندان متاخر اهل سنت بر مسأله‌ای از احادیث صحیح بخاری تعلیقه‌ای زده و آرزو کرده است که کاش متقدمین اهل سنت که صحاح را انتخاب کرده‌اند مقداری هم به متن آن توجه می‌کردند.

همین فرد کتابی درباره ابوهریره و رجال او نوشته و خیلی وی را تقدیس کرده است. البته من صد در صد مخالف این نظر هستم. من ابوهریره را - برخلاف دیگران - یک مرد نفوذی می‌دانم که از طرف عمال یهود، برای پخش اسرائیلیات آمده بود. این فرد حدیثی از ابوهریره نقل کرده است به این مضمون که اگر مگسی در ظرف آب افتاد، اگر دیدید که یک بالش توی آب رفته، با انگشتان فشار دهید تا هر دو بالش داخل آب برود. به خاطر اینکه یک بالش زهر است و بال دیگرش تریاق. چرا که اگر بال سمیش را در آب کرده باشد، شما بال دیگرش را هم در آب فرو

برید تا به اصطلاح تریاق و پادزهر آن باشد. وی به این حدیث از نظر متن ایراد گرفته بود. اصلاً مضمّن کننده است که آدم مگسی را که نصفش توی آب است نصف دیگرش را هم زیر آب کند. سپس مگس را در بیاورد و آن آب را مصرف کند. من شبیه این مطلب را در تلمودها (مجموعه قوانین و مقررات و سنتهای ربّانی دین یهود که به منزله رساله عملیه ایشان است) دیده‌ام. این متن از آن علما و دانشمندان صدر اول یهود است. شبیه این مسائل باز هم وجود دارد. هر چه علم و دانش شخص وسیع تر باشد بهتر می‌تواند درباره‌ی متن قضاوت کند.

جناب استاد. همانطور که اشاره فرمودید در فضای فرهنگی و علمی اهل سنت به خصوص در دوران متقدم نسبت به نقد محتوایی حدیث بی‌مهری شده است. اکنون نیز همچنان این وضعیت بیش و کم پابرجاست. به صورت جسته گریخته کارهایی در نقد محتوایی حدیث صورت می‌گیرد؛ اما می‌توان گفت قابل ذکر نیست. مثلاً خانمی به نام مرنیسی کتابی نوشته که ترجمه‌اش به فارسی هست «زنان پرده‌نشین جوشن‌پوش». ایشان حدیث «ما فلاح قومٌ ولته امرأة» را نقد محتوایی کرده است. ولی به هر حال این بی‌مهری به نقد محتوایی هنوز پابرجاست. استاد، از نظر جناب عالی علل این بی‌توجهی اهل سنت به نقد محتوایی حدیث چیست؟

فقها و بزرگان صدر اول وقتی محمد بن اسماعیل بخاری کتابش را عرضه کرد بر او اعتراض کردند. محمد بن اسماعیل بخاری خودش می‌گوید من بیش از یک میلیون حدیث در اختیار داشتم. منظور او، این تعداد حدیث از حیث سند است نه از حیث متن که وی از میان اینها احادیث کتاب خود را انتخاب کرده است. شرایط بخاری برای پذیرش صحت حدیث، سخت‌گیرانه بوده است. او شرط ملاقات راوی با مرویّ عنه را لحاظ کرده است.

مسلم بن حجاج قشیری به این محدودیت ایراد گرفته است. وی می‌گوید: اگر بخواهیم بر اساس شرط عدالت کار کنیم، همین که کسی بگوید من این حدیث را از

فلانی شنیدم، کافی است. همین قدر که بدانیم آن دو با هم در یک زمان زندگی کرده‌اند و تاریخ نیز آن را تأیید کند، کافی است.

در آن زمان کتابها خطی بود. یک کتاب را خیلی خوب و جالب پاک‌نویس می‌کردند و دو - سه حدیث هم جعل می‌کردند و در آن جای می‌دادند. این کتاب بعدها پخش می‌شد و فقط محققین می‌توانستند آن موارد را تشخیص دهند. صدر اول اصلاً به این معنا توجه نداشتند که آیا اصلاً این حدیث به لحاظ مفهومی درست است یا خیر. در میزان الاعتدال ذهبی حدود ۱۲ هزار نفر از رجال حدیثی ضعیف ذکر شده‌اند که بعد در لسان‌المیزان برخی از این افراد تعدیل شده‌اند. صدر اول به خودشان اجازه نمی‌دادند به نقد متن بپردازند. علمای اهل سنت به صحابی که می‌رسند دیگر قواعد را اجرا نمی‌کنند. همه صحابه را عادل می‌دانند. گاهی مشکلات مربوط به دورانی است که انگیزه‌های خاص سیاسی و اجتماعی و قدرت طلبی در برخی از خانواده‌ها راه یافت. اما متاخرین متوجه شدند که برخی سوء استفاده کرده‌اند. در شرح حال یکی از این رجال نوشته‌اند که این مرد از تاجری پولی گرفته بود که مقدار زیادی غوره خرما را که او به مدینه آورده بود و به فروش نمی‌رفت به فروش برساند؛ روی منبر رفت و گفت: پیغمبر گفته هر کس غوره خرما را با نمک بخورد یا با سرکه بخورد چنین و چنان ثوابی دارد. چند روزی بیشتر طول نکشید که تمام آن غوره‌های خرما به فروش رفت. وقتی متوجه می‌شوند که این قبیل کارها صورت گرفته، کم کم به فکر می‌افتند که روی متن هم کار کنند؛ منتها دیگر کار عملاً از دست اهل سنت خارج شده بود. چون دو کتاب صحیح و چهار کتاب سنن نوشته بودند که این کتابها جا افتاده بود. از این رو، متاخران هم هر چه تلاش کرده‌اند، نتیجه‌ای نگرفته‌اند.

جناب استاد. از توفیقات جنابعالی در چند سال اخیر این بوده است که کتابهای سودمند و مفیدی را توانسته‌اید به جامعه علمی عرضه کنید. از جمله مهمترین آنها می‌توان از کتاب *علل الحدیث و معارف قرآنی و تدبری در قرآن یاد*

کرد که اخیراً منتشر شده است. در کتاب علل الحدیث فصل جداگانه‌ای به مبحث تعریض و معاریض اختصاص داده‌اید و خود شما در آن بخش اشاره فرموده‌اید که محدثان در گذشته به این مساله اهتمام چندانی نداشته‌اند. لطفاً بفرمایید دقیقاً منظور شما از تعریض و معاریض چیست؟ و ضرورت پرداختن به این بحث را در چه نکاتی ملاحظه می‌فرمایید؟

موقعی که من در حدود سال ۳۷ به تهران آمدم، بر روی چاپ بحار الانوار (البته از جلد ۱۶ تا آخر) کار کردم. وقتی تجربه پیدا کردم، دریافتم که متن‌ها گاهی مخدوش است. مثلاً سه نفر حدیثی روایت کرده‌اند که یکی آن را به امام صادق علیه السلام و دیگری به امام باقر علیه السلام و سومی به موسی بن جعفر علیه السلام نسبت می‌دهد. بندها گاهی به هم می‌خورد. اینها باعث شد که من متوجه شوم در متن یا سند احادیث از سوی برخی از روی مسامحه یا تعمد خدشه‌هایی وارد شده است. بعد که کار بحار تقریباً تمام شد، من به صحاح کتب شیعه پرداختم. این ۳۰ هزار حدیثی را که در کتب اربعه هست و شاید حدود ۱۶-۱۵ هزار تای آن مشترک باشد (که گاهی سند یا طریق آنها با هم اختلاف دارد) سعی کردم تمام بندها، طریق‌ها و متن آنها را با هم برابر کنم. اینها مسائلی بود که باعث شد من متوجه شوم که برخی احادیث به یک نکته‌هایی اشاره می‌کند که صدر اول مثل زراره، محمد بن مسلم و آنانی که از اصحاب اجماع بودند، به این مسائل توجه داشته‌اند. مثلاً در یکی از موارد امام قسم می‌خورد که به خدا قسم حکم خدا این است. وقتی می‌گوید بخدا قسم حکم خدا این است و این خبر به دست محمد بن مسلم می‌رسد، او متوجه می‌شود که امام استخوان روی زخم شیعه، گذاشته است. خصوصاً از عهد امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام که شیعه واقعی از آن به بعد تربیت شده است، این خط را دنبال می‌کردند. در عهد امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام مسائل علمی و معرفتی، بیشتر مطرح می‌شد. در این زمان شاگردانی چون زراره که از بزرگان کوفه بود و محمد بن مسلم که به فرمان امام باقر علیه السلام از طائف به کوفه آمد و در آنجا اسکن شد، از سوی امام باقر علیه السلام انتخاب شدند. این دو نفر و چند نفری که بعدها

به عنوان اصحاب اجماع شناخته شدند، کسانی بودند که با قواعد آشنا بودند و به اینگونه تبعیضات توجه می‌کردند که چرا امام قسم می‌خورد. چرا که شیعه امام را درست مثل پیغمبر می‌داند و سخنش را مثل سخن قرآن و حتی از نظر فهم، بالاتراز قرآن می‌داند. چون قرآن گاهی برایشان غیر مفهوم بود. حدیثی است که من در معرفة الحدیث آورده‌ام. در جاهای دیگر هم به آن اشاره کرده‌ام به این شرح که زراره می‌گوید من از امام باقر علیه السلام سوال کردم که قربانتان بروم ارث جد را شما چگونه بیان کرده‌اید؟ حضرت فرمود که در ارث جد، هیچ کس درست نگفته جز جدّم امیر المومنین علیه السلام و همه در این باره اشتباهات فراوانی دارند. (در کتابها نقل کرده‌اند که در این زمینه ۱۰۰ نوع فتوا از خلیفه دوم صادر شد؛ چون بالاخره سردرگم بود.) امام باقر علیه السلام به زراره می‌فرمایند فردا بعد از ظهر نزد من بیا. زراره می‌گوید: من معمولاً موقعی خدمت حضرت می‌رفتم که خلوت باشد و هیچ کس نزد ایشان نباشد. مبادا به خاطر حضور آن شخص، امام با من هم با تقیه صحبت کند. می‌گوید بعد از ظهر فردای آن روز خدمت حضرت رسیدم. می‌گوید امام باقر علیه السلام به جعفر اشاره کرد که برو آن جامعه را بیاور و در اختیار زراره بگذار تا مطالعه کند و باب ارث آن را ببیند. می‌گوید من سوال کردم که قربانتان بروم این جامعه چیست؟ فرمود: املائی پیامبر صلی الله علیه و آله و خط امیر المومنین علیه السلام است. گفتم من دوست دارم که مطلب را از زبان خودتان بشنوم. (بر اساس قواعد علم الحدیث آن حدیثی صحیح است که راوی با چشمش گوینده را ببیند و با گوشش صدایش را هم بشنود.) امام می‌فرمایند: تو در آن شک می‌کنی در حالی که املائی پیامبر صلی الله علیه و آله و خط امیر المومنین علیه السلام است. می‌گوید من از کجا تشخیص بدهم که این خط امیر المومنین علیه السلام است. می‌فرمایند: زراره شک نکن. شیطان خیلی دوست دارد که تو شک کنی. به هر حال جعفر کتاب را پیش من آورد و نگاه کردم. می‌گوید که یک طوماری آورد -- کفخذ البعیر -- که مثل ران شتر این طومار ضخیم بود. آنرا باز کردم و مطالعه کردم. منظور این است که او می‌گوید که خط امیر المومنین علیه السلام به چه درد من می‌خورد. حدیث آنست که من از زبان شما بشنوم و چشم من هم ببیند که شما

صحبت می‌کنید. این چنین حدیثی اگر به دست بیفتد، می‌دانیم که شیعه حاضر است آن را روی کفه ترازو بگذارد و به قیمت الماس بخرد. شیعه ائمه را کاملاً قبول داشت. هر مطلبی که می‌فرمودند، می‌پذیرفت. فقط ترسشان این بود که نکند آن مطلب از روی تقیه باشد. از حضرت رضا علیه السلام راجع به اینکه چه زمانی وقت حج تمتع فوت می‌شود (زمانی که دیگر شخص حق ندارد حج تمتع بجا آورد و باید به حج افراد پردازد) سؤال شد. حضرت فرمود که پدرم موسی اینطور می‌گفت. حتی تعبیر کلمه موسی را می‌آورد یا می‌گوید جدم جعفر بن محمد علیه السلام اینطور گفته است. برای اینها مشخص بود که حضرت - خواه به هر علتی، یا به خاطر مسائل اجتماعی یا به خاطر گرفتاری و یا به خاطر مراقبت سایرین - صلاح نمی‌داند پاسخ دهد. فرض بفرمایید شما تشریف ببرید به مکه و در نماز، مهر بگذارید. همین دوستی که در کنارتان ایستاده بر اساس فتوای امام، اعتراض می‌کند که آقا چرا مهر گذاشته‌اید؟ دستور داده‌اند که اینجا مهر نگذارید چون دیگران هم مراقبت می‌کنند. در اثر مراقبت‌هایی که جامعه داشت که اینها از سنت خارج نشوند، آنان مجبور بودند حرفهایشان را در پرده بزنند. گاهی پیش می‌آمد که حدیث را مستقیماً از پیغمبر روایت می‌کردند. مثلاً حدیثی به امام صادق علیه السلام عرضه می‌شود که پدرتان امام باقر علیه السلام اینطور فرموده است. حضرت می‌فرماید که پدرم امام باقر این حدیث را از عایشه نقل کرده اما نامش را نیاورده است. چون حدیث عایشه شهرت داشت. کسی سوال کرده و امام باقر علیه السلام مجبور بوده که همان حدیث عایشه را با مردم در میان بگذارد. این نمونه‌ای است از این موارد که وقتی روی احادیث کتب اربعه یا سایر کتب حدیثی زیاد کار شود، تا اندازه‌ای روشن می‌شود که چرا امام گاهی طفره می‌رود یا به مسائل جنبی می‌پردازد یا جواب طفره می‌دهد. معلوم است که تعریض و معاریض مطرح است. یعنی یک گوشه‌ای می‌دادند که مثلاً آگاه باشید که من در حال تقیه هستم؛ یا برای خودت یا برای خودم احساس امنیت نمی‌کنم. در بحث اصحاب اجماع حدیثی نقل شده است که مردی از امام صادق علیه السلام مسأله‌ای راجع به نماز خواندن در جماعت اهل سنت، سؤال می‌کند. حضرت

می فرمایند چنین و چنان کن. بعد می گوید وقتی بصره رفتی از فضل بن یسار بپرس. هر چه گفت به آن عمل کن. این شخص در تمام مدتی که در سفر بود، به فتوای امام صادق علیه السلام عمل می کند. وقتی به بصره می رسد از فضیل سؤال می کند. فضیل می گوید آنچه که ما می دانیم و از خود امام و اجدادش شنیده ایم این است که نماز خواندن با اهل سنت با این شرایط درست است و کاملاً فتوای امام صادق علیه السلام را نقض می کند. این نکته ای است که چرا امام به او می گوید وقتی به بصره رسیدی، باید از فضیل که شاگرد من است یا شاگرد پدر من است سؤال کنی. اینها نکته هایی هستند که آدم وقتی زیاد ممارست کند، فراست هایی به ذهن دست می دهد که اینها را باید تهذیب کند تا به حقیقت برسد. در برخی موارد حضرت می فرمایند: «ان شاء الله»؛ خوب حکم خدا که «ان شاء الله» ندارد؛ حکم یعنی انشاء. ان شاء الله یعنی اگر خدا خواسته باشد. وقتی حکم معلق شد، یعنی اینکه مشکل دارد. چرا حضرت حکمی را بیان می کند و بعد می گوید ان شاء الله حکم خدا این است؟ اینها تعریضاتی است که نمونه هایش را عرض کردم و آنجا به طور مفصل آورده ام.

جناب استاد از توضیحات مفصل تان سپاسگزارم. اگر اجازه بفرمایید در این باره سؤال دیگری مطرح کنم. در اخبار علاجیه معیارهایی وجود دارد که هنگام تعارض باید آنها را به عنوان عامل مرجح در نظر بگیریم تا بتوانیم حدیث صحیح را از ناصحیح باز شناسیم. مساله ی دیگر این است که این معاریض برای همه گویا نبوده است و چه بسا تعریضها و تقیه هایی که حضرات ائمه معصومان علیهم السلام داشته اند و از میان رفته است. آیا حدیثی وجود دارد که در ضمن آن معصوم (ع) فرموده باشد که با چه معیارهایی می توان احادیث تقیه آمیز را از احادیث غیر تقیه ای باز شناخت؟

اولاً توجه داشته باشید آن حدیثی که خیلی مفصل درباره اخبار علاجیه بحث می کند و معمولاً فقها و محدثین در باب قضا به آن استناد می کنند (که بین دو نفر در میراث اختلافی حاصل شد و حضرت فرمودند که شما باید به دو نفر از فقها

مراجعه کنید و اگر آنها هم با هم اختلاف پیدا کردند، آن وقت مسائل اخبار علاجیه مورد توجه و عمل قرار می‌گیرد) به محمد بن عبید یقطینی می‌رسد که مورد اعتماد نیست. یکی از احادیثی که راجع به اخبار علاجیه در خصوص تقیه وارد شده این است که هر آنچه موافق با فتوای علمای اهل سنت است، کنار بگذاریم و آنچه مخالف فتوای اهل سنت است آن را بپذیریم. طبیعی است جوّ مدینه مناسب نبود. ربیعہ در مدینه قاضی و صاحب فتوا بود و امام باقر علیه السلام نمی‌توانست فتوای علنی صادر کند و فقط برای معدودی از دوستانشان فتوا می‌گفتند. راوی می‌گوید: در عهد امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام ما فقط چهار نفر در مکه بودیم که با امامت ائمه اطهار آشنایی داشتیم. در مدینه هم که مردم از کوفه یا بصره برای رفتن به حج از آنجا عبور می‌کردند، تشرف به حضور امام صادق علیه السلام و امام باقر علیه السلام به سختی ممکن بود. در برخی از مصادر هست که امام فرموده‌اند: «ما وافق العامة فردوه وما خالف العامة فخذوه» یا فرموده‌اند: «ما وافق القرآن فخذوه و ما خالف القرآن فردوه» یا در جای دیگر می‌فرمایند: «ما خالف القرآن لم نقله». یعنی اگر چیزی مخالف قرآن باشد آن را ما نگفته‌ایم؛ این معنایش آن است که این مطلب حتماً جعل شده است. اما این که این نکته‌ها را به رواة بگویند و تاکید کنند که هر وقت ما برایتان قسم خوردیم قبول نکنید، خوب این امر باعث بزملا شدن کار می‌شد. چرا که وقتی قضیه پخش شود، دیگر از حالت تقیه بودن خارج می‌شود؛ یا اینکه بگویند هرگاه ما در آخر فتوایمان گفتیم این حدیث مال عایشه است، شما بفهمید که ما در مقام تقیه هستیم، این در واقع مثل این است که حضرت تقیه خودش را بر ملا ساخته و هدفی را که داشته، لوث کند. بر این اساس وقتی این معارف و نکته‌ها و خصوصیات با اصحاب اجماع در میان گذاشته می‌شود، شاید در میان آنان فقط یکی دو نفر از این راز مطلع بودند. بطور مثال محمد بن مسلم کتابی دارد به نام «اربعمئه باب» که در آن چهارصد حدیث نقل کرده است. شیخ طوسی این کتاب را ندیده است. از این رو نام محمد بن مسلم را در کتاب فهرستش نیاورده است. هر چند در کتاب رجالش محمد بن مسلم طائفی را جزء رواة نام

می برد. همچنین در کتاب رجال کشی اشاره شده است که این مرد ۱۶ هزار حدیث از امام باقر علیه السلام و ۳۰ هزار حدیث هم از امام صادق علیه السلام شنیده است و بعد هم مکلف شده که از طائف هجرت کند و در کوفه ساکن شود. اما چون آن کتاب به دست شیخ طوسی نیفتاده، نام او را به عنوان یک مؤلف در کتاب الفهرست نیاورده است. اما ابن نجاشی از او به عنوان یک مؤلف یاد کرده است. زیرا او کسی است که تنها در کتب اربعه حدود دو هزار حدیث از حدیثهای فقهی از او نقل شده است و در سایر کتابها در مسائل اخلاقی، معرفتی، عرفان، توحید و امثال آن، فراوان از او حدیث داریم. همچنین چطور می شود که وی ۴۰۰ حدیث را در یک کتاب می نویسد. من اشاره کردم که او باید همان ۴۰۰ قاعده از قواعد حدیثی را یادداشت کرده و این قواعد را در کوفه با فقها در میان گذاشته باشد که مثلاً در فلان مساله قاعده چنین است. مثلاً قاعده فراغ یا قاعده تجاوز را ایشان اظهار کرده است. من به یکی از دانشجویان گفتم که روایتهای محمد بن مسلم را از تمام کتابها استخراج کن و در مجموعه ای جمع آوری کن. ایشان چنین کرد. بعد گفتم تحقیق کن که ایشان در چه مواردی روی قواعد کار کرده است؛ یعنی قواعد حدیثی را در کجا آورده است. ایشان مقداری خود مطالعه کرد و مقداری هم من بررسی و قواعد را مشخص کردم. در واقع همان ۴۰۰ قاعده یا مقداری کمتر یا بیشتر بود. من در آن مجموعه حدود ۴۰۰ حدیث از روایات محمد بن مسلم را که متن آن انتخاب و سندش هم آورده شده بود، به عنوان قاعده مشخص کردم.

در یکی از کتب رجال در شرح حال محمد بن مسلم نقل شده است که یکی از قضات اهل سنت در کوفه، بی وقت، درب خانه وی را دق الباب می کند. محمد بن مسلم از پشت بام نگاه می کند و می پرسد کیستی؟ می گوید فلان قاضی هستم. آن شخص از محمد بن مسلم می پرسد در فلان مساله، از استادت جعفر بن محمد چه شنیده ای؟ محمد بن مسلم می پرسد موضوع چیست؟ می گوید: قضاوتی را نزد من آورده اند، راجع به اینکه مردی می خواهد زنش را به خاطر عیبی طلاق بدهد. می خواهد بداند آیا می تواند به خاطر این عیب، عقدش را فسخ کند یا خیر. من در

پاسخ در ماندم و گفتم برو فردا بیا. حالا آمده‌ام از تو بپرسم که آیا تو چیزی در این باره می‌دانی؟ محمد بن مسلم می‌گوید که در خصوص این مسأله پاسخ صریحی ندارم. اما شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «کل ما زاد او نقص عن خلقته الاصلیه فهو عیب»؛ یعنی هر چه که از خلقت اصلی زیادتر یا کمتر باشد عیب است و محمد بن مسلم پاسخ آن شخص را می‌دهد. اما مسأله این است که این مرد ۴۰۰ قاعده را یادداشت و مطرح کرد و لازمه‌ی این امر آن بوده که این احادیث را با آن قواعد برابر کند. به طور مثال در فلان حدیث این حرف را زدند یا در فلان حدیث این قاعده نقض شد. روی هم رفته اگر امام می‌خواست این معارف را خودش علناً با شاگردانش در میان بگذارد، نقض غرض می‌شد و دیگر بعداً نمی‌توانست از این قاعده استفاده کند. چون - می‌دانید که اگر مسأله‌ای به عنوان سر مطرح شود، زودتر پخش می‌شود و به قول معروف: «کل سرّ جاوز الاثنین شاع»؛ هر سرّی که از میان دو لب خارج شد، شیوع پیدا می‌کند و نمی‌شود که آن را به عنوان سر تلقی کرد. بدیهی است که اگر ائمه اطهار این نکته‌ها را بر ملا می‌کردند در واقع هدف خودشان را نقض می‌کردند و دیگر نمی‌توانستند از این سرّ استفاده کنند.

جناب استاد، من با اجازه جناب عالی یک سوال محتوایی هم از شما بپرسم. ما حدود سال ۷۰-۶۹ و ۷۱-۷۰ که توفیق شاگردی در محضر جنابعالی را داشتیم، یک دوره قواعد علم رجال را از کلاسهای جنابعالی بهره‌مند شدیم. در آنجا موارد متعددی پیش می‌آمد که به تفصیل به علم رجال هم می‌پرداختید و بعضی از رجال را مورد تدقیق و بررسی قرار می‌دادید. یکی از کتابهایی که مستند فرمایش شما بود، کتاب معرفة الحدیث بود که به قلم خود شما تدوین شده است. در بخش قابل توجهی از این کتاب، ضعفایی را مطرح کرده‌اید و به بررسی وثاقت و ضعف آنان پرداخته‌اید. آیا جنابعالی می‌خواستید استقصای کاملی از ضعفای رجال شیعه به عمل آورید یا صرفاً منظور، یادکرد برخی از اینگونه رجال بوده که مشکلاتی را در عرصه حدیث ایجاد کرده‌اند؟



پروفیسر شہباز گل شاہین
پرتال جامع علوم انسانی



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مشکل را حل کنند و به حدیثی که شاید درست هم نباشد، استناد شود، یا به عکس، حدیثی که درست است، کنار گذاشته شود. همیشه در جوّ سیاست و جوّی که تهاجم فرهنگی پیش می‌آورد یا یک نیاز فرهنگی جدید احساس شود، کمتر کسی است که بتواند خود را از خواسته‌های قبلی و قلبی جدا کند و این کار مشکلی است و خوب باید شما زحمتش را بکشید. مثلی برایتان می‌آورم که استادان ما در آن عهد برای ما می‌آوردند.

این مثل راجع به بحث «بئر و بالوعه» است. بئر یعنی چاه آب و بالوعه یعنی چاه فاضلاب. در حدیث داریم که اگر در بئرتان یعنی آب مصرفی شما بوی تعفن یا بوی نامناسبی که قبلاً نبود احساس کردید، دقت کنید که از چاه فاضلاب به آنجا نفوذ نکرده باشد. اگر سطح فاضلاب بالا آمد، آن مقداری که بالاتر است، فشار می‌آورد و وارد چاه آب می‌شود.

در این خصوص در فقه مسائلی مطرح است از قبیل این که مثلاً چقدر باید بین آن چاهها فاصله باشد. اگر زمین رخن یا شنزار است فاصله‌اش باید بیشتر باشد، اگر خاک، رس است، فاصله کمتر هم بود اشکال ندارد. اگر چاه آب بالا باشد، اشکالی ندارد، ولی اگر چاه فاضلاب بالا است، اشکالش بیشتر است. حدیثهای مربوط به این موضوع را در بحث بئر و بالوعه می‌بینیم و فقها هم آنرا مطرح می‌کنند. نقل شده است که یکی از فقها احساس کرد که آب چاه خانه او قدری بدطعم شده یا بوی بدی می‌دهد. به فکر افتاد که چه کار کند و فتوایش چه باشد. آیا این مقدار فاصله‌ای که هست، کفایت می‌کند و آیا آب چاه نجس شده یا نجس نشده است؟ حدیث‌ها را مطالعه می‌کرد. فتوای فقها را نگاه می‌کرد. دلش گرایش به این داشت که این چاه، پاک است. دلش می‌خواست احادیث، پاک بودن را در نظر او جلوه دهد. پس راضی نشد و رفت به یک مقنی گفت: اینجا؛ قدری دورتر برای من یک چاه بزن. خاکش را هم بریز داخل این چاه. چاه جدید را حفر کردند و به آب رسیدند. خاکش را هم در چاه قبلی ریختند. بعد گفت: حالا من می‌توانم به احادیث مراجعه کنم و ببینم که شرایط پاک ماندن بئر و فاصله‌ای که تا بالوعه دارد، چند زراع است. آن

موقع من نمی توانستم؛ چون دلم می خواست که خرج را از گردنم بردارم. اما حالا که خرج تمام شده، من آزاد و راحتم. می توانم به دنبال فتوای صحیح بگردم. این داستان یا واقعیت داشته یا آن را به صورت سمبلیک مثال زده اند. ولی در اصل حرف مناسبی است. یعنی شخص گرایش به یک طرف نداشته باشد. اگر کسی بخواهد با توجه به گرایش خودش، دنبال نقد حدیث بگردد، تضعیف کند، جرح کند، تعدیل کند، این مشکلات پیش می آید. این تنها حرفی است که من می توانم بگویم. اما بیشتر از این دیگر کار شماهاست که باید زحمت بکشید. امیدوارم که شما و کسان دیگر از رفقا در هر جایی که هستند، بیایند در دانشگاه علم الحدیث. البته من اساسنامه اش را دیده ام. برای من فرستادند. من نگاه کردم و یک چیزهایی هم یادداشت کردم. ولی این کار من نیست. این کار شماهاست که باید حواستان را جمع کنید و زحمت بکشید. فقط به این نکته توجه داشته باشید که یک خواسته قبلی نداشته باشید که دنبال آن خواسته تان بگردید. به امید خدا.

استاد، خیلی متشکریم از اینکه قبول زحمت فرمودید و برایتان سلامت و طول عمر آرزو می کنیم.

شعبه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی